

دستنویس شاهنامه مورخ ششصد و چهارده هجری قمری

(دستنویس فلورانس)*

پیش از این نگارنده در همین مجله تعداد چهل و پنج دستنویس شاهنامه را که میان سده هفتم تا دهم هجری کتابت شده‌اند معرفی نمود^۱ و قصد این است که آن مطالب سپستر نیز با تفصیل بیشتری در آغاز دفتر «یادداشتهای شاهنامه» که در شرح و توضیح ابیات و گزارش شیوه کار ضمیمه دفترهای تصحیح شده منتشر خواهد شد بیاید. با این همه چون دستنویس فلورانس مورخ ۶۱۴ هجری که فعلاً کهنترین دستنویس موجود شاهنامه است، در عین حال مهمترین دستنویس اساس تصحیح ما نیز هست، بیراه ندیدیم که فعلاً بمناسبت انتشار دفتر نخستین شاهنامه معرفی دیگر و جداگانه‌ای از این دستنویس در دسترس خوانندگان و خواهندگان قرار گیرد.

هویت - این دستنویس متعلق است به کتابخانه ملی شهر فلورانس^۲ در ایتالیا به نشان Ms. Cl. III. 24. (G.F.3). قطع بیرونی آن ۴۸×۳۲، ابعاد صفحات آن ۵/۳۰×۴۷/۵ و اندازه جدول آن ۳۶×۲۶ سانتیمتر است. دارای ۲۶۵ برگ، بدون تصویر، به خط نسخ، کاتب ناشناس و محل کتابت نامعلوم. این دستنویس در اصل در دو مجلد کتابت شده بوده است، ولی مجلد دوم آن از دست رفته است. مجلد اول شامل نیمه نخستین شاهنامه (تا پایان پادشاهی کیخسرو) است و کتابت این مجلد در سه شنبه سی ام محرم ۶۱۴ هجری (۹ مه ۱۲۱۷ میلادی) به پایان رسیده است. عبارت کتیبه تاریخ آن چنین است: تمام شد مجلد اول از شاهنامه بیروزی و خرمی روز سه شنبه سیتم ماه مبارک محرم سال

• نخستین بار است که کهنترین دستنویس موجود شاهنامه فردوسی با شرح و بسط کامل به زبان فارسی معرفی می‌گردد. رسم الخط عبارات منقول از دستنویس فلورانس، از نظر اتصال و انفعال کلمات، در چاپ مراعات گردیده است.

ششصد و چهارده بحمدالله تعالی و حسن توفیقه و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین الطیبین.

صفحات این دستنویس در چهار ستون جدول بندی شده‌اند. صفحات متن اصلی دارای یک یا دو لوح زینتی و تعداد کمی نیز دارای سه لوح زینتی هستند و چهار صفحه هم (۹ب، ۱۱آ، ۱۴ب، ۱۵آ) اصلاً لوح ندارند. در صفحه نخستین متن اصلی هر یک دارای ۱۳ سطر و سه لوح، و صفحات دیگر بنا بر تعداد لوحهای آنها حداقل ۱۵ و حداکثر ۲۷ سطر دارند. برخی از صفحات دارای یک یا دو و بندرت سه سر نویس هستند و یک صفحه هم (۱۵آ) دارای چهار سر نویس است. عبارت سرنویسها غالباً تمامی یک سطر یعنی جای دو بیت، ولی گاه تنها نیم سطر، یعنی جای یک بیت را گرفته‌اند. رقم ابیات صفحات در دو صفحه نخستین به ترتیب ۲۵ و ۲۴ بیت و در صفحه آخر ۱۸ بیت و در صفحات دیگر به نسبت تعداد لوحها و سرنویسها حداقل ۲۸ بیت و حداکثر ۵۴ بیت است. کتاب رویمهرفته ۷۱۴ لوح زینتی و ۳۴۳ عنوان و سرنویس دارد که از آن ۴۸ تا نیم سطر و بقیه تمام سطراند و رقم کل بیتهای آن ۲۱۹۴۷ است. از برگ ۲۴۹ تا پایان کتاب خط کتاب با شتاب و بی دقتی نوشته شده است و سرنویسها هم در چند جا در بالا و پایین صفحات بیرون از جدول نوشته شده‌اند. در لوحهای زینتی به خط کوفی عباراتی به عربی در دعای مالک و صاحب کتاب آمده است. برای نمونه: العز (بالعز) و الدولة والسعادة والسلامة (در بیشتر صفحات از آن میان در ۸۷آ، ۱۱۱آ، ۱۱۵آ، ۲۶۴ب)، و یا: العز (بالعز) والبقا والسعادة لصاحبه (در بسیاری از صفحات از آن میان در ۲۵۵ب، ۲۵۶ب، ۲۵۷ب، ۲۵۸آ، ۲۵۸ب)، و یا: بالعز و الدولة و المال و السعادة (۲۲۵ب، ۲۲۷آ و غیره)، و یا: بالعز و البقا و السعادة و العافية (۱۷۲ب و غیره)، و یا: بالعز و السعادة و السلامة و البقا (۱۷۱آ و غیره)، و یا: بالعز و البقا و العفو و العطا لصاحبه (۱۵۴ب) و غیره و غیره. تنها کتیبه‌های بالا و پایین دو صفحه نخستین متن اصلی به فارسی است و متن آنها چنین است:

۳ب، لوح بالا: بنام ایزد بخشاننده بخشایشگر

۴آ، لوح بالا: کتاب شاه‌نامه از گفتار امیر حکیم ملک

۳ب، لوح پایین: الکلام... الشعرا بوالقسم منصور

۴ب، لوح پایین: بن الحسن الفردوسی الطوسی رحمة الله

این دستنویس دارای مقدمه‌ منثور نیز بوده که تنها سه صفحه از آن باقی مانده است.

جملات و ابیاتی به فارسی از جمله بیتی از سعدی و دوبیت در ستایش علی (ع) که در دامن صفحه آخر این دستنویس آمده است نشان می دهند که این دستنویس زمانی در مالکیت شخصی شیعی به نام نظام کاشی بود. در همین صفحه نام اخی محمد بن اخی... نیز خوانده می شود و کاشف دستنویس در این جا تاریخ ۶۳۲ هجری را می خوانند، ولی در عکسی که نگارنده از این دستنویس دارد، این تاریخ دیده نمی شود. همچنین برخی توضیحات به ترکی عثمانی در حواشی برخی ابیات هست. از این رو محتمل است که این دستنویس نخست در ایران بوده و از آن جا به کشور عثمانی رفته باشد. در هر حال سرانجام به طریقی سر از مصر در آورده تا این که در سال ۱۵۹۴ توسط Gerolamo Vecchietti به ایتالیا آمده و از ۱۶۳۳ تا ۱۷۱۴ در کتابخانه شخصی Antonio Magliabechi بوده و سپس به کتابخانه فلورانس منتقل گردیده و در آن جا بیش از ۲۵۰ سال زیر نام از تفسیر قرآن فارسی ناشناخته مانده بود تا آن که سرانجام در سال ۱۹۷۶ هویت اصلی آن توسط خاورشناس ایتالیایی آقای پروفیسور آنجلو بیه مونترزه شناخته گردید.^۳

رسم الخط - کاتب در کتابت قاعده ذال را رعایت کرده است (: خرد، ۳، بیت ۱). حرف ژ را غالباً با سه نقطه (: ژرفی، ۳، بیت ۱۴) و بندرت با یک نقطه (: نژاد، ۷۹، بیت ۳۵)، حرف چ را غالباً با یک نقطه (: هرجه، ۳، بیت ۷) و بندرت با سه نقطه (: چنگ، ۷، بیت ۳۰) و حرف پ را تقریباً بهمان اندازه با سه نقطه می نویسد (: پرده، ۳، بیت ۱۶) که با یک نقطه (: برستنده، ۳، بیت ۱۴). حرف گ را همیشه با یک سرکش نوشته است (: نکذرد، ۳، بیت ۱). حرف ی را غالباً به همین صورت و گاه بصورت ے می نویسد و گاه در زیر آن یا در شکم آن دو نقطه می گذارد (: نبینی، ۳، بیت ۵؛ رهنمای، ۳، بیت ۲؛ بنگری، ۳، بیت ۲۴؛ وی، ۲، سطر ۶). در زیر حرف س گاه سه نقطه می نهد (: خستو، ۳، بیت ۱۲). حرف که را بصورت کمی (: هرکی، ۳، بیت ۱۵) و حرف چه را منفرد بصورت جه ولی در ترکیب گاه به همین صورت و گاه با حذف مصوت پایانی (: آنج، ۱۳۳، بیت ۲۰) می نویسد. حرف اضافه به را متصل (: بنام، ۳، بیت ۱) می نویسد. نشان مد روی الف را گاه می اندازد (: اید، ۳، بیت ۸) و گاه بکار می برد (: آفریننده، ۳، بیت ۵) و نشانه تشدید را نیز گاه می اندازد (: فرهی، ۲۷، بیت ۳۳) و گاه بکار می برد (: فر، ۲۷، بیت ۳۴). همچنین نشان سکون را نیز گاه بکار می برد (: شهرناز، ازنواز، ۱۵، بیت ۳۹). حرف ی را که برای روانی و آسانی تلفظ در میان دو مصوت می افزایند، گاه

می‌اندازد): گیاه‌ها زهر گونه‌ی تر و خشک، ۴۵ آ، بیت ۱۷؛ کمر بسته کارزار، ۲۷ آ، بیت ۱۳؛ همه قر و زیبای از تخت اوست، ۲۷ آ، بیت ۳۴) و گاه بکار می‌برد (: ازویی، ۳ ب، بیت ۲۳؛ نگارنده بر شده، ۳ ب، بیت ۴). واژه‌ها در موارد بسیاری مشکول‌اند، ولی حرکت حروف همیشه بدرستی تعیین نشده است. برای نمونه همال را گاه به پیش یکم نوشته است (۱۷ آ، بیت ۳۷).

اعتبار - در ارزیابی دستنویسهای شاهنامه باید به شش اصل توجه داشت: نقطه گذاری، ترتیب مصراع و بیتها، افتادگی، بیتهای الحاقی، روایات الحاقی، ضبط واژه‌ها. اعتبار دستنویسهای شاهنامه از نقطه نظر مواردی که بر شمرديم متفاوت است.

نقطه گذاری. غالباً نقص نقطه گذاری در دستنویسهای جوانتر کمتر است و بیشتر دستنویسهای کهن هستند که در آنها در نقطه گذاری حروف اهمال شده است و یا در اثر کهنگی دستنویس تشخیص نقطه حروف دشوار است. خوشبختانه کاتب دستنویس فلورانس در نقطه گذاری حروف دقت شایسته‌ای نشان داده است و این دستنویس از این بابت درست نقطه مقابل دستنویس لندن مورخ ۶۷۵ هجری است که بسیار کم نقطه و از این رو در موارد بسیاری از یک واژه واحد در آن احتمال چند قراءت گوناگون هست.

ترتیب مصراعها و بیتها. ترتیب درست مصراعها و بیتها را گاه از روال سخن و جریان داستان، ولی بیش از آن از راه مقایسه دستنویسها با یکدیگر و در مواردی با توجه به ترجمه عربی بنداری می‌توان شناخت. در میان دستنویسهای شاهنامه فاسدترین آنها از این بابت باز همان دستنویس لندن ۶۷۵ است و کاتب این دستنویس یا کاتب پیش از او آشکارا در بسیار جاها در ترتیب بیتهای کتاب دست برده است و جای آنها را بنا بر ذوق شخصی خود گاه تا صد بیت پس و پیش کرده است. نگارنده قبلاً این نقص دستنویس لندن را در مورد داستان رستم و سهراب نشان داد،^۴ ولی این نقص تنها منحصر به این داستان نیست، بلکه در بخشهای دیگر کتاب نیز مثال فراوان دارد. خوشبختانه دستنویس فلورانس از این بابت با بیشتر دستنویسها و ترجمه بنداری همخوانی دارد و در مواردی که در آن ترتیب مصراع و بیتها بهم خورده باشد بسیار کم است.

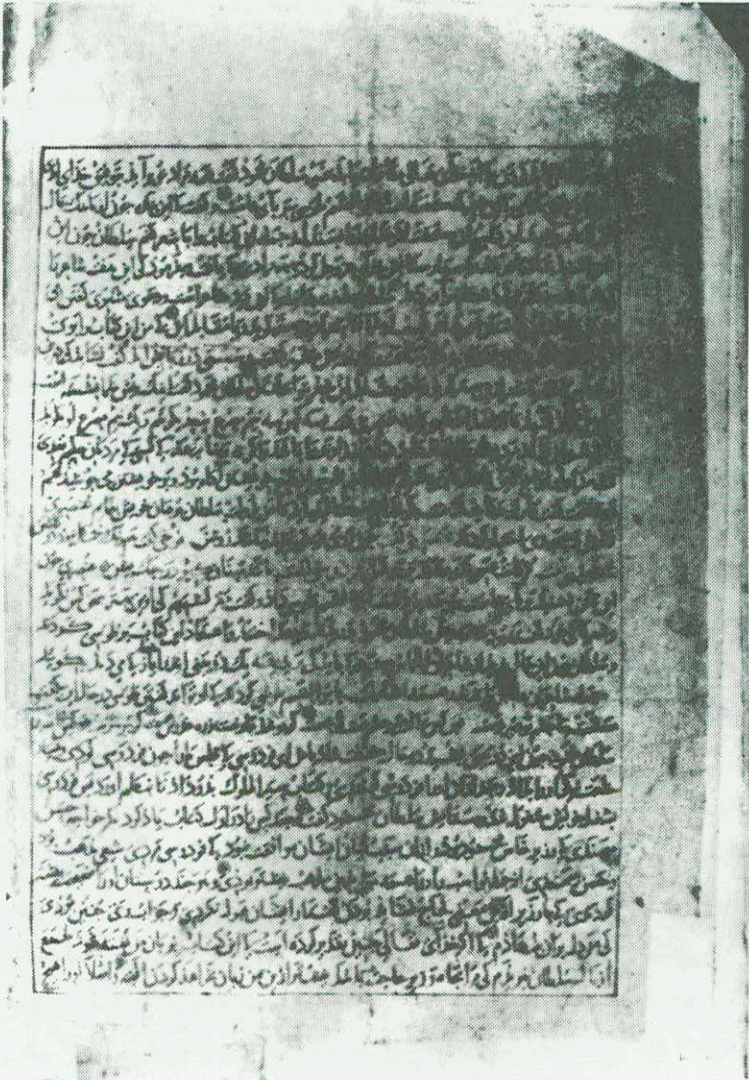
افتادگی. در برخی از دستنویسها صفحاتی یا بخشهای بزرگی از کتاب افتاده‌اند، چنان که مثلاً در مورد دستنویس استانبول مورخ ۷۳۱ هجری و دستنویس بی تاریخ انستیتوی شرقشناسی کاما در بمبئی می‌بینیم. همچنین در مورد دستنویسهایی که در دو مجلد نوشته شده‌اند خطر این که تمامی یک مجلد از دست رفته باشد کم نیست، چنان

که متأسفانه در مورد دستنویس فلورانس و دستنویس کراچی مورخ ۷۵۲ هجری روی داده است. همچنین پیش می آید که به قصد مصور کردن دستنویسی که از آغاز مصور نبوده و یا جایی که کاتب برای تصویر سفید گذاشته کافی نبوده، در برخی صفحات بیتهایی را پاک کرده و بجای آن تصویر کشیده اند، چنان که در برخی از صفحات دستنویس استانبول مورخ ۹۰۳ هجری دیده می شود. از همین قبیل اند پارگی و رفتگی و آبدیدگی و لکه های بزرگ در صفحات. در این جا این گونه نواقص عارضی اگر چه در هر حال از اعتبار یک دستنویس می کاهند، مورد نظر ما نیستند، بلکه نظر ما در این جا بسوی آن افتادگیهایی است که در اثر بی دقتی کاتب یا کاتب پیش از او بوجود آمده اند و این یک نقص ذاتی است که به نسبت در سراسر آن دستنویس دیده می شود و مربوط به بخش خاصی از کتاب نیست.

بنا بر روش تصحیح نگارنده هر بیتی که در اقدم نسخ نباشد، ولی همه یا اکثریت قریب باتفاق دستنویسهای دیگر آن را داشته باشند و در آن عناصر الحاقی نباشد و بودن آن در متن به روال سخن یا جریان داستان کمک کند و یا دست کم بدان آسیبی نزند، باید آن را جزو افتادگیهای اقدم نسخ بشمار آورد و در تصحیح، درون متن کرد. دستنویس فلورانس مانند هر دستنویس دیگر شاهنامه دارای مقداری افتادگی است.^۵ این دستنویس بر اساس تصحیح نگارنده تا برگ ۱۹۴ ب مقدار ۲۵۶ بیت افتادگی دارد و به این حساب مقدار افتادگیهای آن در همه دستنویس که نیمه نخستین شاهنامه باشد، به پیرامون ۳۵۰ بیت می رسد. ولی این رقم به نسبت چندان زیاد نیست و مقدار افتادگیهای این دستنویس از دیگر دستنویسهای اساس تصحیح نگارنده کمتر است.

بیتهای الحاقی. بنا بر روش تصحیح نگارنده هر بیتی که در اقدم نسخ آمده باشد که همه یا اکثریت قریب باتفاق دستنویسهای دیگر آن را نداشته باشند و نبودن آن در متن به روال سخن یا جریان داستان کمک کند و یا بدان آسیبی نزند، باید آن را جزو بیتهای الحاقی اقدم نسخ بشمار آورد. در این جا به زیبایی و استواری و حتی کهنگی این گونه ابیات نباید پر بها داد، چون بیتهای الحاقی همه سست و نو نیستند و در میان آنها بیتهایی هم که با مهارت به سبک کهن سروده شده باشد یافت می شود و در هر حال استواری و کهنگی سخن نمی تواند تنها معیار اصالت آن باشد. دستنویس فلورانس مانند هر دستنویس دیگر شاهنامه مقداری بیتهای الحاقی دارد و نگارنده پیش از این برخی از آنها را نشان داد^۶ و اینک چند نمونه دیگر از آن را از نظر خوانندگان می گذرانند.

در دیباچه کتاب تنها در یک محل ۹ بیت سست را به متن افزوده است:



شاهنامه ، دستنویس کتابخانه ملی فلورانس ، به نشان Ms. Cl. III. 24 ، برگ ۲ ب



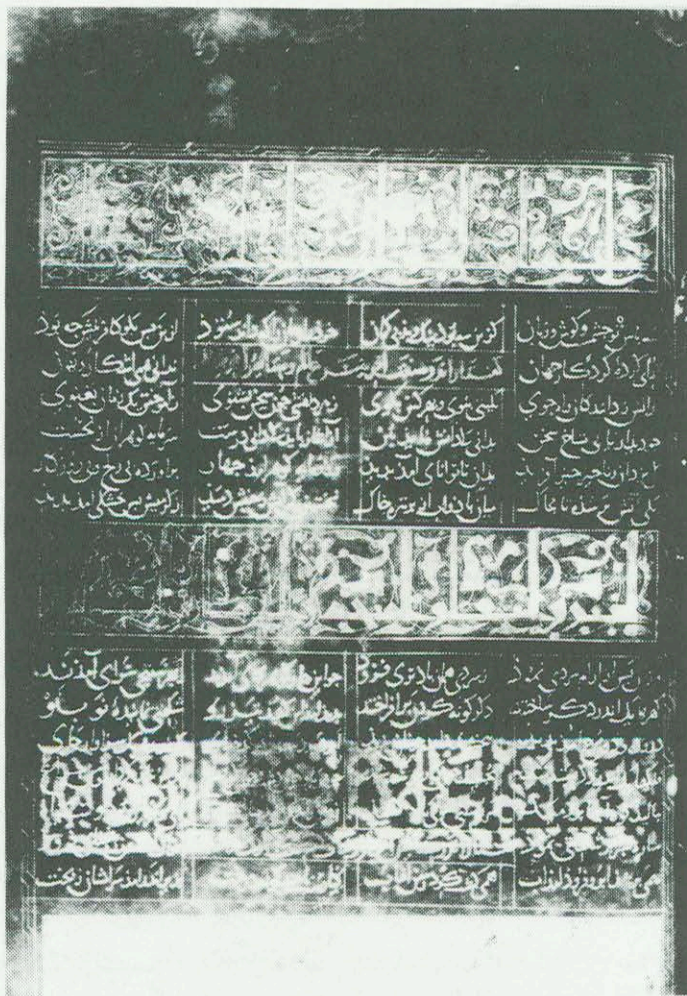
سم خندان بهار خنود	از روی خاله پسته بر گذرد	خند نام خندان بجای	خندان خندان خندان
خندان کز آن کز آن خنود	دزدیده نام و نام و نام	ز نام خندان و نام و نام	نکاره بر شاه گویست
سیند کز آن کز آن خنود	چین کز آن خنود	د آموخته و نام و نام	ای ای پهلوان بر شاه
سوز موب از کز آن خنود	ناید پسته نام خنود	خود کز آن کز آن خنود	مکان است کز آن خنود
بندان کز آن کز آن خنود	ماتر کز آن کز آن خنود	هله و نام و نام خنود	درد پسته کز آن خنود
دو ای خنود کز آن کز آن خنود	درد کز آن کز آن خنود	بخت خنود نام و نام خنود	نار و کز آن خنود



کون خنود و خنود	درد کز آن کز آن خنود	بر شده باشی خنود	درد کز آن کز آن خنود
کون خنود و نام و نام	درد کز آن کز آن خنود	درد کز آن کز آن خنود	درد کز آن کز آن خنود
درد کز آن کز آن خنود	درد کز آن کز آن خنود	درد کز آن کز آن خنود	درد کز آن کز آن خنود
درد کز آن کز آن خنود	درد کز آن کز آن خنود	درد کز آن کز آن خنود	درد کز آن کز آن خنود
درد کز آن کز آن خنود	درد کز آن کز آن خنود	درد کز آن کز آن خنود	درد کز آن کز آن خنود
درد کز آن کز آن خنود	درد کز آن کز آن خنود	درد کز آن کز آن خنود	درد کز آن کز آن خنود



همان دستویس، برگ ۳ ب



همان دستنویس، برگ ۴ آ

لی اوداشی خنجر خنجر خنجر بمخ آنرو بادمان کرد و ز یک دست سقوی شهریان بروادم کرد که شهریان چنان هم گشترانند باز بویزد شاه دل و دزدوی کسی کو را شس سالی نیست سوز او شیداد و گدای دزدان خمی بدهش کرد نمشان بران راه جوگی بدو کرد که یاشا کرد گشتان در سیم کی گدایان بکی کرد و زهر اخیست گداه سازد سجده سقوی نیست سازد و یکسره در گشتان خدم واداخ و پایش کار مردی نشیند بارام تو گرد که سجده اجدد منال کوز را بر سینه همان یکسره در سجده شهریان چون سلازمی در نامه تو و سازد ز ماوی سخت چون واداخ و زایش کار چون و باشی کار می نمزد این گدای نیست نمزد وصال او کردی نمزد و باشی کار می	سکنی دلش ز کی گدای در او با کی با چهر دید نو مردی کرد که روی از نوان همیشه می تا بزرده ز کار سرسر ز نوان بران ده باز لی واداشی شای بشوی بالمش همان از این نیست باید کفش و زهرمانی شبی که چینی حاجت سزید سوی شاه چای اینها زدوی تو کرد که زنده گشتان راهی بر روی گدایان همین پادشاهان کرده مردی وینیک تو کرد نیست همه مغروران و معشایان لی همان را با کوز کار ز باغ و کوسه بر دهم تو لی همان گدای همه فعاله چه کار تو از شستان تو بد که عقده ز است از نوان لی بزود همواره دلخواه تو سکنی سوز بری اشتر نیست لی اندر نام سوزی شهریان رنگه سازد کی چون می لی کسری که چهره دست نمزد وصال او کردی نمزد و باشی کار می	دروا که در خاندی نام نمست با نام در شکر نمست که در سبزه داران محمد بن قریب ساقی است ز نویش فرزند نامش لی واداشی شای بشوی بالمش همان از این نیست باید کفش و زهرمانی شبی که چینی حاجت سزید سوی شاه چای اینها زدوی تو کرد که زنده گشتان راهی بر روی گدایان همین پادشاهان کرده مردی وینیک تو کرد نیست همه مغروران و معشایان لی همان را با کوز کار ز باغ و کوسه بر دهم تو لی همان گدای همه فعاله چه کار تو از شستان تو بد که عقده ز است از نوان لی بزود همواره دلخواه تو سکنی سوز بری اشتر نیست لی اندر نام سوزی شهریان رنگه سازد کی چون می لی کسری که چهره دست نمزد وصال او کردی نمزد و باشی کار می	مکرمی در پیش سوار گام چون سوز واداشی کرد ماه نایشی از روی در شکر لی اوستی با واداشی کویک با واداشی نیمان جام بیابانی خوان حناج سزید در خنجر مغان در خنجر با گدایان بروز انداز شکر سزید کوشش باید واداشی از ارمغان هدای دور نگاه با واداشی و دران روز واداشی لی همان واداشی گدای همان گدایان چون بر واداشی لی اوستی با واداشی نیشید ز نوان بر شکر نمزد وصال او کردی نمزد و باشی کار می ان واداشی نمزد وصال او کردی نمزد و باشی کار می نمزد وصال او کردی نمزد و باشی کار می
---	--	---	--

همان دستویس، برگ ۱۵ آ

این قطعه در دستنویس استانبول ۹۰۳ آمده است. بنداری که در ترجمه خود غالباً خطبه داستانها را می زند، در این جا این مقدمه را ترجمه کرده است و ترجمه او نیز با متن دستنویس استانبول ۹۰۳ کمابیش می خواند و بیشتر بیتهای الحاقی دستنویسهای دیگر را ندارد. و اما دستنویس فلورانس در این جا نیز دست کم ده بیت الحاقی دارد که در هیچ یک از دستنویسهای دیگر نیست:

شبى همچو روز آسمان سیاه	به چاه فلک در چو خورشید و ماه
ز سعدان فلک یاره وانگشتری	هم از مه ر بوده هم از مشتری...
من از بهر آن نامه خسروان	بدم در تفکر خلیده روان
چو آن ماه رخ دلبر نازنوش	مرا دید بسته درین کار هوش
مرا گفت کز کار بیژن خبر	چه داری تو ای خواجه نامور
شنیدی چه آمد به بیژن زن	از این قصه ام داستانی بزن
بدو گفتم ای مایه نیکوی	اگر دانی این نامه خسروی
مرا بررسان از ره راستی	چو روی سخن را بیاراستی
مرا گفت کاکنون مرا گوش کن	حدیث دگر کس فراموش کن...
منیژه کجا بود و بیژن چه کرد	چه آمد به رویش ز تیمار و درد

نبودن این بیتها در هیچ یک از دستنویسهای دیگر، سستی ابیات و کاربرد واژه هایی چون سعد، تفکر و حدیث الحاقی بودن این بیتها را بخوبی نشان می دهند و بسیار محتمل است که این ابیات نیز اثر طبع همان کسی است که در دیباچه کتاب و خطبه داستان اکوان دیونیز دست برده بود.

افزودگیهای دستنویس فلورانس منحصر به این بیتها نیست. این دستنویس بر اساس تصحیح نگارنده تا برگ ۱۹۴ ب مقدار ۴۶۸ بیت و روایت الحاقی دارد و به این حساب مقدار افزودگیهای آن در همه دستنویس که نیمه نخستین شاهنامه باشد به پیرامون ۶۴۰ بیت می رسد. ولی این رقم به نسبت چندان زیاد نیست و مقدار افزودگیهای این دستنویس از دیگر دستنویسهای اساس تصحیح نگارنده کمتر است.

روایات الحاقی. اگر بخواهیم همه روایاتی را که دیگران در طی قرنهای متوالی سروده و یا از جای دیگر گرفته و به متن شاهنامه افزوده اند در جای جداگانه ای گردآوری کنیم، کتابی خواهد شد دو برابر متن اصلی. ولی در این جا همه این روایات که در میان آنها تمامی یا بخش بزرگی از حماسه های مشهور دیگر چون گرشاسپنامه و بهمن نامه و

فرامرز نامه و غیره و غیره نیز یافت می شوند،^۸ مورد بحث ما نیستند. آنچه در این جا مورد نظر ماست چند تایی از روایات الحاقی مشهور و کهن اند که در سده های پنجم و ششم و هفتم به شاهنامه راه یافته اند و از این رو گاه در دستنویسهای کهن یا معتبر شاهنامه نیز دیده می شوند. مهمترین این روایات در نیمه نخستین شاهنامه عبارتند از: ۱ - روایت پیدایش آتش و سده در پادشاهی هوشنگ؛ ۲ - روایت کشتن رستم پیل سپید را و رفتن او به کوه سپند به خونخواهی نریمان در پادشاهی منوچهر؛ ۳ - روایت پادشاهی گرشاسپ پس از پادشاهی زوطهماسپ؛ ۴ - روایت آوردن رستم کیقباد را از البرز در پایان پادشاهی زوطهماسپ؛ ۵ - روایت پیلسم در داستان رستم و هفت گردان در شکارگاه افراسیاب و در برخی از دستنویسها در داستان جنگ هاماوران؛ ۶ - روایت آگاهی یافتن مادر سهراب از مرگ پسر؛ ۷ - روایت به زنی گرفتن سیاوخش جریره را در داستان سیاوخش؛ ۸ - روایت کنگ دزد در داستان سیاوخش؛ ۹ - روایت زادن فرود از مادر در داستان سیاوخش؛ ۱۰ - روایت آوردن افراسیاب کیخسرو را در داستان کین سیاوخش.^۹

در شش تا از معتبرترین دستنویسهای شاهنامه که نگارنده می شناسد - یعنی دستنویسهای فلورانس ۶۱۴، لندن ۶۷۵، استانبول ۷۳۱، قاهره ۷۴۱، لندن ۸۹۱ و استانبول ۹۰۳ و همچنین ترجمه عربی بنداری وضعیت به قرار زیر است:

ترجمه بنداری تنها روایت ۱ را دارد. دستنویس فلورانس ۶۱۴ تنها روایات ۷ و ۹ را دارد. دستنویس استانبول ۹۰۳ روایات ۳، ۷، ۸، ۹ و ۱۰ را دارد. دستنویس لندن ۸۹۱ روایات ۱، ۵، ۶، ۹ و ۱۰ را دارد و در محل روایت ۸ افتادگی دارد. دستنویس استانبول ۷۳۱ روایات ۵، ۷، ۹ و ۱۰ را دارد، ولی در محل روایات ۱، ۴ و ۶ افتادگی دارد. دستنویس قاهره ۷۴۱ روایات ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸ و ۹ را دارد و روایت ۱ را در حاشیه دارد و تنها روایات ۶ و ۱۰ را ندارد. دستنویس لندن ۶۷۵ روایات ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹ و ۱۰ را دارد و روایت ۱ را در حاشیه دارد و تنها روایت ۱ را به خطی دیگر در حاشیه دارد و تنها روایت ۶ را ندارد.

البته یک چنین محاسبه ای اعتبار صد در صد ندارد و با پذیرفتن روایات الحاقی دیگر در این فهرست ممکن است درجه اعتبار برخی از دستنویسها تغییر کند. ولی آنچه مسلم است ترجمه عربی بنداری و دستنویس فلورانس از نظر کمتر داشتن روایات الحاقی از دیگر دستنویسها معتبرترند و دستنویس لندن ۶۷۵ با وجود قدمت نسبی آن، از این بابت در میان دستنویسهای معتبر در پایان فهرست قرار می گیرد.

ضبط واژه ها . دستنویس فلورانس مقدار زیادی از ضبطهای کهن را داراست و ما اکنون از راه این دستنویس دارای تصور بهتری از متن اصلی هستیم. در زیر نمونه هایی

چند از ضبط‌های کهن این دستنویس را نشان می‌دهیم:

۱ - تبدیل حرف پ به ف که سپستر در زبان فارسی عمومیت یافته است، در این دستنویس کمتر دیده می‌شود و واژه‌هایی چون گوسپند، سپید، پولاد، پارس، پیل، پیروز و غیره جز در موارد انگشت شمار مطابق با صورت پهلوی آنها با پ است و نه با ف. از میان این مثالها گوسپند در دستنویسهای دیگر غالباً با ف است و بندرت با پ، ولی در دستنویس فلورانس جز در دو سه مورد همه جا با پ است.

فعل نوشتن و مشتقات آن که در دستنویسهای شاهنامه مطابق تلفظ امروزی آن غالباً با و و بندرت با ب است، در دستنویس فلورانس جز دو سه مورد همه جا مطابق صورت پهلوی آن با ب است: نوشتن، نبشته، نبیسند. بیت زیر از کتاب راحة الصدور راوندی از سال ۵۹۹ هجری قمری (به تصحیح محمد اقبال، لندن ۱۹۲۱، ص ۳۶۲) نشان می‌دهد که در دستنویسهای کهن شاهنامه این واژه را به حرف ب می‌نوشتند:

جهاندار بر چرخ چونین نبشت به فرمان او بدرود هرچ کشت

۲ - حرف اضافه به که صورت کهنتر آن بد/بذ هنوز در فارسی ادبی در جلوی ضمائر او، آن، این، ایشان مانده است (: بدو، بدان، بدین، بدیشان)، در دستنویس فلورانس در بسیار جاها در جلوی واژه‌های دیگر آغازیده به مصوت نیز آمده است:

بذآهن سراسر بپوشید تن	ضحاک، بیت ۴۳۴
چنانچون سزا بُد بذآیین خویش	فریدون، بیت ۲۳۸
سپارم سپاهت بذافراسیاب	کاموس، بیت ۲۷۲۷
بذایران نماند یکی جنگجوی	کاموس، بیت ۲۷۴۵
بذابر اندرآمد دم کَرَنای	کاموس، بیت ۲۷۸۲
گرفتتش بذآغوش در شاه تنگ	کاموس، بیت ۲۸۴۴

صورت بذ بجای به در متنهای دیگر از سده چهارم هجری نیز مثال دارد. مثلاً در ترجمه تفسیر طبری (به تصحیح حبیب یغمائی، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۶): بذآتش (ص ۶۹۶، سطر ۱۱)، بذآب (ص ۸۹۰، سطر ۲)، بذآخر (ص ۱۲۴۱، سطر ۱۱). یا این مثال در دانشنامه میسری تألیف سال ۳۷۰ هجری قمری (به تصحیح برات زنجانی، تهران ۱۳۶۶، ص ۱۷۵، بیت ۲۸۷۹) که در آن صورت اصلی یعنی بذآب به حاشیه برده شده است و در متن به بآب تصحیح شده است:

و گرنه شیخ و پودینه بجوشان بذاب اندر از آن بر پشت پوشان

مثال زیر از راحة الصدور (ص ۳۴۲) وجود صورت بذ را در دستنویسهای شاهنامه از

سده پنجم و ششم تأیید می کند:

هر آنگه که بخت اندرآید بخواب بکوشش نباشد سخنها بذب
در برخی از دستنویسهای دیگر شاهنامه نیز این جا و آن جا صورت بد آمده است، ولی نه به این اندازه که در دستنویس فلورانس است. ولی در این دستنویس نیز البته چیرگی با به است، چنان که مثلاً در گواه بالا که از راحة الصدور نقل شد در دستنویس فلورانس (فرو، بیت ۱۰۵۱) باب آمده است. در هر حال مثالهای فراوان بد در این دستنویس و برخی متون دیگر جای شکی باقی نمی گذارد که در شاهنامه و دیگر متون سده چهارم هجری به را در جلوی مصوتها بد و شاید حتی مطابق صورت پهلوی پد می نوشته اند و سپستر در دستنویسها غالباً به به تبدیل شده است.

۳ - همچنین حرف چو که هنوز در فارسی در جلوی ضمیر او، آن، این، بصورت چُن باقی مانده است (: چنان، چنین، و در فارسی ادبی چنو)، در دستنویس فلورانس در موارد بسیاری در جلوی واژه های دیگر آغازیده به مصوت نیز هست:

چُن از پاک یزدان بپرداختند کاموس، بیت ۲۵۰۲

چُن آواز رستم به گردان رسید کاموس، بیت ۲۷۱۵

صورت چُن در برخی از دستنویسهای معتبر دیگر چون دستنویس لندن ۸۹۱ و دستنویس استانبول ۹۰۳ نیز آمده است، ولی نه به اندازه ای که در دستنویس فلورانس است.

۴ - صورت مشدد امید که در دستنویسهای شاهنامه فراوان دیده می شود، در دستنویس فلورانس همیشه بصورت کهن آن اومید آمده است:

از اومید سهراب شد ناامید رستم و سهراب، بیت ۶۵۸

گواه زیر از راحة الصدور (ص ۳۴۲) نشان می دهد که دستنویسهای کهن شاهنامه اومید داشته اند و سپستر به دست کاتبان به امید تبدیل شده است:

همیشه خردمند اومیدوار نبیند بجز شادی از روزگار

به همین روش صورت مشدد مژه همیشه و تنها در دستنویس فلورانس بصورت میژه آمده است:

سر میژه کردند هر دو پُر آب منوچهر، بیت ۵۵۵

ز خون دلش میژه پُر آب بود منوچهر، بیت ۱۱۱۷

فروریخت از میژه سیندخت خون منوچهر، بیت ۱۴۷۱

پُر از خون دل و میژه پُر آب زرد کاموس، بیت ۱۷۵۲

دولت بر سر این بحر گویش	بلد شیخو افغان و کرکوش	خوشه زنده نشد کس تا در بند	دو جان کردند سینه اندر باد
در این روز چو شد غمی رفت	دایره در جوی زینت بنامت	نمیدر خفا و کجگر نامت	نه درین بیرون از او خاشاک
کجا درین دما شیخو چشم	در کوه و ماهور و جزایر چشم	بر اندیشه زنده شد در جهان	سراسر گریه ز چشم سینه ای جهان



هر که را کانی آنگی با چشمند	سی میوه بر شاهانند	شید خلق بر مهر شاه	نگشده امضا دستاه
سرخ چشیده و شاد گویش	سوز چاره شد و دستا گویش	سند بر سر تاج سیر شد	کین بر کین سال سار کرد
دلی را بر تریون خور گران	دلی را بر تریون خور گران	کین گاه زبانی نامت دید	سویا بر شکی با دست در بند
ماند کوست کجا در زان	دقت برین در دلی خورش	شیخو ز کجا در دلی است	سراشتان با بیامد از ازلت
دقت برین در دلی خورش	خوشه زنده شد در جهان	خوایند ز کجا در دلی است	خوایند ز کجا در دلی است
خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان
خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان
خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان
خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان
خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان
خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان
خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان
خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان
خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان
خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان	خوشه زنده شد در جهان



گفت بشاوار و در نامه فرستاد از حسن و بد کرد شاه از این و در شانلی از شورا نامت بر دایه ای

خطبه در دلی و دایه	سازم چند در دایه	رحمتی کرد در دایه	خطبه در دلی و دایه
همه پناه در میان است	دگر ازین در دلی است	خطبه در دلی و دایه	خطبه در دلی و دایه
همین نامت بر دایه	همین نامت بر دایه	همین نامت بر دایه	همین نامت بر دایه

۵- از راه دستنویس فلورانس پی می بریم که فردوسی گاه دو مصوت را در یکدیگر ادغام کرده است:

به پرده اندرون پاک بی گفت و گوی	ضحاک، بیت ۴۰
به پرده اندر آمد سوی نوبهار	منوچهر، بیت ۵۶
به حلقه اندر آورد گور دلیر	جنگ مازندران، بیت ۲۸۱
به بیشه اندرون برگ گلنار زرد	کین سیاوخش، بیت ۲۱
یکی گرد تیره از میان بردمید	فرو، بیت ۶۷۵
به خیمه اندرون گیو بیدار بود	فرو، بیت ۷۵۴
رمه از بی شبانی همه تال و مال	کاموس، بیت ۲۸۱۶

این ضبط در دستنویسهای دیگر تنها در دستنویس لندن ۸۹۱ و استانبول ۹۰۳ آمده است.

۶- فردوسی اگر پس از دو هجای بلند دو صامت داشته باشد، آن را به همان صورت بکار می برد: شارستان (و دیگر واژه های انجامیده به -ستان)، بیفشارد و غیره. در دستنویسهای جوان یا کم اعتبار غالباً برای روانی وزن یک صامت را حذف کرده اند: شارسان، بیفشرد. در دستنویس فلورانس جز یکی دو مورد همیشه صورت نخستین را دارد.

بدانسان یکی شارستان ساختم	سرش را به پروین برافراختم
نشست از بر بادپایی چودیو	بیفشارد ران و برآمد غریو
	سیاوخش، بیت ۱۶۰۳
	سیاوخش، بیت ۱۳۹۱

۷- فردوسی برخی از واژه ها چون کام، جوان، هفت، بار و غیره را با پسونده نیز بکار می برد که در دستنویسهای جوان یا کم اعتبار مطابق تلفظ امروزی پسوند را انداخته اند. در دستنویس فلورانس صورت کهنتر بیش از دستنویسهای دیگر حفظ شده است:

به زه برنهادند هر دو کمان	جوانه (جوان و) همان، سالخورده همان
ز ره سوی ایوان رستم شدند	رستم و سهراب، بیت ۶۷۹
	ببودند و یکباره (ببودند یکبار و) دم برزند
	رستم و سهراب، بیت ۳۱۱
دو هفته (هفتش) نبود و را سال بیش	سیاوخش، بیت ۷۲۸
تودل را بجز شادمانه (شادمانی) مدار	روان را به بد در گمانه (گمانی) مدار
	سیاوخش، بیت ۱۹۹۴

همیشه هنرمند بادا تنت رسیده به کامه (کام) دل روشنت

سیاوخش، بیت ۶۷۳

در مثال سپسین دستنویس فلورانس نیز کام دارد. مثالی دیگر از راحة الصدور (ص ۴۷) در گواه هفته به معنی هفت: «و اگر چه سالش در نیکنای از دو هفته بیشتر نبود به عقل و دوستگامی بر هفتاد سالگان می افزود.»

۸- در دستنویس فلورانس برخی واژه‌ها بصورت کهنتر یا درستتر آنها آمده‌اند که در دستنویسهای دیگر غالباً نوشته‌اند. برای نمونه در این دستنویس جز یکی دو مورد همیشه دشخوار دارد بجای دشوار. همچنین یک با دگر آمده است بجای با یکدیگر. در مورد مثال سپسین و ترکیبات نظایر آن در قدیم، چنان که گواهیهای زیر از کتاب هدایة المتعلمین فی الطب (به تصحیح جلال متینی، مشهد ۱۳۴۴، ص ۵۱) نشان می دهند، حرف اضافه را میان یک و دیگر می آورده‌اند: «هر دو عصب یک با دیگر برآمیزد... و باز جدا شوند یک از دیگر.»

همچنین نامهای گیومرت، طهمورت و اغریرت را همه جا با حرف ت می نویسد، بجای ث در بیشتر دستنویسهای دیگر. واژه کُشتی تنها در دستنویس فلورانس همه جا جز یکی دو مورد بصورت کُستی آمده است، ولی نه در معنی کمر بند زردشتیان که در فارسی کُستی و در پهلوی Kustig است، بلکه در معنی زورآزمایی دو تن. این واژه در هر دو معنی یک واژه واحد است و اصل آن کستی است و صورت کشتی محتملاً متأخر است.

۹- در دستنویس فلورانس همچنین چند واژه کم رایجتر زبان فارسی حفظ گردیده است. از آن میان زاو به معنی پهلوان و زور آور که در دستنویسهای دیگر به گاو و تاوو غیره گشتگی یافته است:

برفت او و آمد ز لشکر تراو به پیش وی اندریکی نیک زاو

دیگر داو که فرهنگها آن را به معنی نوبت در بازی ثبت کرده‌اند و در بیت زیر به معنی مطلق مجال آمده است:

همی کرد خواهش بدیشان تراو همی خواست از کشتن خویش داو

فرو، بیت ۱۱۸۳

دیگر کازه به معنی کلبه:

ز ترگ و ز جوشن خود اندازه نیست برین دشت یک مرد را کازه نیست

کاموس، بیت ۱۱۵۷

این بیت در گواه همین واژه در معجم شاهنامه (به کوشش حسین خدیو جم، تهران ۱۳۵۳، ص ۸۳) و در گزیده لغت شهنامه شیخ عبدالقادر بغدادی (به کوشش حسین خدیو جم، تهران ۱۳۵۳، شماره ۲۰۷۰) نیز آمده است. در گرشاسپنامه (به کوشش حبیب یغمائی، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۴، ص ۳۱۲، بیت ۲ و ص ۳۲۰، بیت ۴۷) نیز این واژه بکار رفته است:

چو آمد بیابان یکی کازه دید روان آب و مرغی خوش و تازه دید
 گه چاشت چون بود روز دگر بیامد برهمن ز کازه بدر
 دیگر نرد به معنی درخت:

ز خاکی که خون سیاوش بخورد به ابر اندر آمد یکی سبزند
 سیاوخش، بیت ۲۵۱۳
 این واژه در دیوان عثمان مختاری (به کوشش جلال الدین همائی، تهران ۱۳۴۱، ص ۱۳۱، بیت ۲ و ص ۲۲۴، بیت ۳) نیز بکار رفته است:

ای خداوندی که فضل و فخر و جاه و عزت تو
 آن چو بیخست، این چون نرد است، آن چو شاخست، این چو بار
 نه تخم او را بیخ و نه بیخ او را نرد
 نه نرد او را شاخ و نه شاخ او را بار
 دیگر نهار به معنی کاهش که غالباً در دستنویسهای دیگر و در مواردی حتی در
 دستنویس فلورانس به بهار، دمار، شمار، بار و غیره گشتگی یافته است:

بسی بر نیامد بر این روزگار که با زاد سرو اندر آمد نهار
 منوچهر، بیت ۱۴۳۲
 دیگر مُستی به معنی گِله و غم که در بیشتر دستنویسها به سستی و پستی گشتگی یافته
 است، ولی صورت درست آن جز در دستنویس فلورانس در دستنویسهای لندن ۸۹۱ و
 استانبول ۹۰۳ نیز آمده است:

سپر بر درید و زره را نیافت از و روی بیژن به مُستی نتافت
 فرود، بیت ۴۱۰
 به مُستی بر پهلوان آمدند پر از درد و تیره روان آمدند
 فرود، بیت ۱۰۹۹

دیگر سپاسی به معنی منت گذار که در دستنویسهای دیگر به سپاهی، بیاری، بنویی و غیره
 گشتگی یافته است:

من از وهر با این سپاه آمدم سپاسی بدین رزمگاه آمدم
 ز خون سیاوش همه بی گناه سپاسی کشیده بدین رزمگاه
 کاموس، بیت ۱۶۰۱
 کاموس، بیت ۱۷۰۵

این واژه در لغت فرس (به تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران ۱۳۳۶، ص ۵۹) بصورت
 سپاسه و به معنی لطف آمده است و برای آن گواه زیر از بوشکور داده شده است:
 وزان پس که بد کرد بگذاشتم بدو بر سپاسه نپنداشتم
 دگر پاره به معنی پول که در دستنویسهای دیگر و در مواردی حتی در خود دستنویس
 فلورانس به باره، یاره، چاره، مژده، هدیه و غیره گشتگی یافته است. ایرانیان وقتی خبر
 رسیدن سپاه کمکی را از دیده بان می شنوند:
 از آن دیدبان گشت روشن روان همه پاره دادند پیر و جوان
 کاموس، بیت ۹۱۰

دیگر بام به معنی بامداد که در بیشتر دستنویسها و گاه حتی در خود دستنویس
 فلورانس به نام، کام، شام و غیره گشتگی یافته است:
 برآشف و برداشت زین و لگام بشد برپی رخس تا گاه بام
 اکوان دیو، بیت ۸۶

در مقابل به گمان نگارنده در دستنویس فلورانس صورت لغام که چند بار بجای لگام
 آمده است (داستان رفتن گیوبه ترکستان، بیتهای ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۳۴) و صورت بان که
 یک بار بجای بام به معنی پشت بام آمده است (داستان سیاوخش، بیت ۹۵) و رزه که در
 بسیار جاها بجای زره آمده است و پای وند بجای پای بند به معنی خلخال و پای برنجن و
 حلقهٔ مچ پای زنان (منوچهر، بیتهای ۲۸۹ و ۴۱۳) و نیز به معنی بندی که بر پای
 گناهکار بندند (داستان کاموس، بیت ۴۳) آمده است و شتروار (داستان سیاوخش، بیت
 ۷۹۷) و صورت کمیاب گیارنده بجای گذارنده (داستان بیژن و منیژه، بیت ۵۷۸) همه
 صورتهای گویشی اند و به گمان نگارنده فردوسی لگام، بام، زره، پای بند، یا شتر بار و
 گذارنده گفته است. با این حال نگارنده در تصحیح جز صورت رزه بقیه را در متن
 نگاهداشت.

در دستنویس فلورانس یک بار هم واژهٔ زاوش که همان زیوس یونانی است آمده است،
 ولی این بیت در هیچ یک از دستنویسهای دیگر نیست و به گمان نگارنده الحاقی است:
 به کیوان و زاوش و بهرام و هور به ناهید و تیر و مه و فر و زور

سیاوخش، پی نویس بیت ۸۷

۱۰- در املای واژه‌ها نیز در دستنویس فلورانس واژه‌های شصت و صبح بیشتر با س و واژه‌های طشت، نفط، طلخ، طراک، طپیدن، سطر و غیره بیشتر با ت است و همین املا نیز املای زمان فردوسی بوده است. استخر را نیز که در دستنویسها بصورت اصطر و اسطر می‌آید فردوسی به همان صورت نخستین می‌نوشت. در مقابل واژه‌های طهمورت، طهماسپ و طوس (نام شخص و نام شهر) در همه دستنویسهای شاهنامه با ط است و گویا در این واژه‌ها املای ط خیلی زود جای صورت درست ت را گرفته است. در دستنویس فلورانس صد نیز همه جا با ص آمده است، ولی در دستنویس لندن ۸۹۱ یکی دو بار با س آمده است. گواه زیر از راحة الصدور (ص ۱۸۴) نشان می‌دهد که در دستنویسهای کهن شاهنامه املای این واژه نیز به س بوده است:

اگر سد بمانی اگر بیست و پنج ببایدت رفتن ز جای سپنج

با وجود اعتبار دستنویس فلورانس در ضبط واژه‌ها که ما نمونه‌هایی از آن را در بالا نشان دادیم، باز این دستنویس همچنان که از دستبردهای طولی، یعنی افتادگیها و افزودگیها و پس و پیشیهای ابیات، برکنار نمانده، از دستبردهای عرضی، یعنی از عناصر بیگانه در بیتهای اصیل، نیز برکنار نمانده است. یکی از این دستبردها وجود مقدار زیادی ضبطهای ساده و منفرد است که در دستنویس فلورانس برخلاف توافق همه دستنویسهای دیگر به گونه‌ای دیگر آمده‌اند و نگارنده پیش از این مقداری از آنها را نشان داد. ۱۰ غیر از این ضبطهای ساده الحاقی، در برخی جاها نیز واژه‌های کهن تحریف و یا بصورت نوتبدیل گردیده‌اند. ما در بالا هنگام برشمردن برخی از عناصر کهن، در این دستنویس، در همان جا برخی از تصحیفات آن را یادآور شدیم و اکنون در زیر چند نمونه دیگر از نوگشتگیهای آن را که در میان کمانک نهادیم نشان می‌دهیم:

پسر خود گرامی بود شاه را بویره (ف: بخاصه) که زیبا بود گاه را

فریدون، بیت ۱۲۸

نگه کن که مرسام را روزگار چه بازی نمود ای پسر (ف: ای عجب) گوش دار

منوچهر، بیت ۴۲

برو بازوی شیر و هم زور (ف: قد) پیل وزو سایه گسترده بر چند میل

نوذر، بیت ۸۳

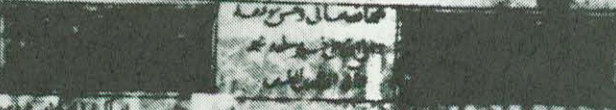
مگر با درود و نوید و پیام (ف: سلام) دو کشور شود زین سخن شاد کام

- کیقباد، بیت ۱۲۵
که تخم (ف: نسل) توزان نامور گوهرست
ازیرا سرت زآسمان برترست
- رستم و سهراب، بیت ۱۰۸
روان و دلم بر زبانم گواست
و دیگر بگویم یکی گفت (ف: لفظ) راست
- کاموس، بیت ۲۱۵
چنان یال و آن شاخ و آن دست و گرز
بویژه (ف: بخاصه) به کاموس و آن فرو برز
- کاموس، بیت ۲۲۱۷
ندیدم به جایی به سال (ف: عمر) دراز
ازین بیش مردان و زین بیش ساز
- کاموس، بیت ۲۲۱۹
توبا و یژگان (ف: خاصگان) سوی دریا بران
سپه را چنین صف کشیده بمان
- کاموس، بیت ۲۸۰۶
به بازو ستبر (ف: قوی) و به بالا بلند
گوان پهلوانی بود زورمند
- اکوان دیو، بیت ۱۳۷
یکی دیگر از نمونه‌های دستبرد در دستنویس فلورانس به قصد نو کردن متن تبدیل صورت کهن گر به یا است:
- چوروزی برآید خورند و مرند
مگر خاک گر (ف: یا) سنگ خارا خورند
- کاموس، بیت ۷۲۳
که این جای خوابست گر (ف: یا) دشت جنگ
بر آشفت و با طوس شد چون پلنگ
- کاموس، بیت ۲۲۶۶
کمند افگنی گر (ف: یا) سپهر نبرد؟
پدر نام تو چون بزادی چه کرد؟
- کاموس، بیت ۲۴۶۸
یک نمونه دیگر تبدیل صورت کهن کجا در معنی حرف ربط و موصول است به که...:
کجا (ف: که او) باز داند شتاب از درنگ
بیامد یکی مرد باهوش و سنگ
- جنگ مازندران، بیت ۶۱۲
کجا (ف: که بُد) بار او زهر و بیخش کبست
درختی بُد این برنشانده به دست
- سیاوخش، بیت ۲۰۱۳
ستمگاره ضحاک تازی چه برد
شنیدی کجا ز (ف: که از) آفریدون گرد
- سیاوخش، بیت ۲۲۴۹
کسی را ندانم بدین پایگاه،
بدو گفت پیران کز ایران سپاه

فردیغ او باز در	سوی چشم است اندر دوش	کوه دژها را زین بران	سایه زین آفرین بران
خون مستقوتش در	سوی کوه کبک ای گداز	جانان کن طین فرزان	سوی کوه کبک ای گداز
و الله انما اشیران	خبر و یابون کار جهان	جانان ازین آفرین بران	سوی کوه کبک ای گداز
نهاییان در کمانه شن	دل کعبه به بی من	نوشه کزین آفرین بران	سوی کوه کبک ای گداز
کارنامه را که روز آید	بهراند و فرانه آید	طرح کزین آفرین بران	سوی کوه کبک ای گداز
بکبان و دشمنان بدیم	که در مری و بالانوست	که آینه ازین آفرین بران	سوی کوه کبک ای گداز
بهران چون ایستاد شود	هریازنج بدشاهان شود	چهره هر کس که آید از	سوی کوه کبک ای گداز



ای کمان که هر دو کوه خیزد
 نوزدهستان چنان بران
 نماند که کار کونستان
 نامشده ملک لرنا شده
 نماند که کار کونستان
 نامشده ملک لرنا شده
 نماند که کار کونستان
 نامشده ملک لرنا شده



این کتاب را در سال ۱۳۰۰
 در شهر تهران
 در کتابخانه
 ...
 ...
 ...

کجا(ف: که تا) تیر او بگذرد بر درخت ندانم چه دارد به دل شور بخت

کاموس، بیت ۱۳۱۹

کاربرد گر در معنی یا، و کجا در معنی حرف ربط و موصول یکی از ویژگی‌های سبک سده چهارم است و برای مثال نمونه‌های آن در کتاب دانشنامه میسری تألیف ۳۷۰ هجری فراوان است. البته چنین نیست که در دستنویس فلورانس همه جاگرا تبدیل به یا و کجا را تبدیل به که... کرده باشند، بلکه در هر دو مورد در این دستنویس چیرگی با ضبط کهن است. ولی این دو ضبط در میان دستنویسهای شاهنامه بیش از همه در دستنویس لندن ۶۷۵ آمده است و در مواردی تنها در همین دستنویس. در مقابل دستنویس لندن ۶۷۵ در بسیاری از مواردی که در بالا در اعتبار دستنویس فلورانس در زمینه ضبط واژه‌ها برشمردیم دستخوش دستبرد شده است و دستنویس فلورانس در ضبط واژه‌ها نیز از دستنویس لندن ۶۷۵ و دیگر دستنویسهای شاهنامه معتبرتر است. با این همه دستنویس لندن ۶۷۵ که در پنج زمینه پیشین با وجود قدمت نسبی آن در زمره دستنویسهای کم اعتبار شاهنامه قرار می‌گیرد، در زمینه ضبط واژه‌ها پس از دستنویس فلورانس و در کنار دستنویس لندن ۸۹۱ و استانبول ۹۰۳ یکی از دستنویسهای معتبر شاهنامه است و در بسیار جاها در ضبط واژه‌های بیت‌های اصیل پا به پای دستنویس فلورانس می‌رود.

یکی دیگر از تفاوت‌های دستنویس فلورانس با دستنویس لندن ۶۷۵ در عنوان داستانها و عبارت سرنویسهای کتاب است. دستنویس لندن ۶۷۵ بندرت سرنویس دارد و هر کجا که دارد عبارت آن بسیار کوتاه است. در مقابل دستنویس فلورانس اگر نه به اندازه دستنویسهای جوان، ولی به اندازه کافی سرنویس دارد. عبارت این سرنویسها در آغاز داستانها پس از خطبه داستان همیشه آغاز داستان است و در موارد دیگر سرنویسها، جز موارد انگشت شماری بقیه با عبارت گفتار اندر آغاز می‌گردند و در بیشتر موارد کاتب عبارت را آن قدر کش داده است تا تمامی یک سطر یعنی همه عرض جدول را پر کند.

بنا بر آنچه رفت دستنویس فلورانس نه تنها کهنترین دستنویس موجود شاهنامه است، بلکه رویهمرفته معتبرترین آنها نیز هست. ولی از سوی دیگر دیدیم که این دستنویس نیز از دستبردهای طولی و عرضی بر کنار نمانده است. بنابراین اگر روش تصحیح پیروی چشم بسته از این دستنویس باشد، ناچار مقداری از ضبطهای گشته و نو و بیت‌های الحاقی درون متن، و مقداری از ضبطهای کهن و بیت‌های اصیل به زیر خط خواهد رفت و اعتبار تصحیح چیزی افزون بر اعتبار اقدم نسخ نخواهد بود. ولی ما با بکار

بستن روش انتقادی - تحقیقی توانسته ایم بخش بزرگی از نواقص این دستنویس را برطرف کنیم و در تصحیح به متنی برسیم که در نیمه نخستین شاهنامه به اعتقاد مصحح اعتبار آن حدود صد سال کهنتر از اقدم نسخ است. به اعتقاد مصحح بر مبنای پژوهشهای متن شناسی شاهنامه که او تا کنون انجام داده است^{۱۱} و در آینده باید ادامه یابد، می توان بر اساس تصحیح فعلی تصحیح دیگری از این کتاب کرد که اعتبار آن با دستنویسی از این کتاب از اواخر سده پنجم هجری برابر باشد.

در پایان برای آگاهی خوانندگان سه صفحه ای را که از مقدمه منثور دستنویس فلورانس مانده است می آوریم. از این مقدمه آغاز و پایان آن افتاده است و از میانه نیز افتادگی دارد. از این رو روشن نیست که آیا مقدمه شاهنامه ابومنصوری را که در آغاز شاهنامه فردوسی می گذاشتند داشته است یا نه. آنچه مانده است مربوط است به افسانه گریختن فردوسی از ستم عامل طوس و پناهندن به محمود و طبع آزمایی با شاعران دربار او و سرودن شاهنامه. به فرمان محمود و رنجش فردوسی از او و گریختن شاعر به طبرستان و از آن جا به بغداد. یعنی همان افسانه ای که در برخی از دستنویسهای دیگر شاهنامه نیز با تغییراتی هست. ولی در متن ما آغاز و میانه و پایان این افسانه نیز افتاده است و افتادگی میانه متن درست مربوط به موضوع رنجش فردوسی از محمود و سرودن هجونا مه است و از این رو هجونا مه را ندارد، ولی بی گمان در اصل داشته است. وجود این سه صفحه نشان می دهد که افسانه سازی درباره فردوسی و محمود دارای سنتی کهن بوده است.

در متنی که از نظر خوانندگان می گذرد رسم الخط در مورد پ، چ، ذ، ژ، گ، که به رسم الخط امروز تبدیل شده است. متن در چند جا پاک شده است و در دوسه جا قراءت بسبب ضعف عکس مطمئن نیست و ما این موارد را یا تصحیح قیاسی کرده ایم و یا با سه نقطه مشخص کرده ایم:

... [۱۲] که بودی بدیهه آنچه از وی درخواستندی در حال بگفتی و طبعی سخت موافق نیکو داشت. اتفاق چنین افتاد که نخست در آن ولایت طوس را صحبت او با مردی افتاد که او را ماهک بازیگر گفتندی و بلعجب کار بود و در علم شعبده سخت چابک بود و از جمله ندمای خاص سلطان محمود بود. ابوالقاسم طوسی را در سرای خویش فرود آورد و یکچندی او را مهمان نیکو میکرد و هر شب که از خدمت سلطان محمود باز آمدی از بهر طوسی مجلس از نوباختی (ساختی؟) و شباروز پیوسته بودی و بجملگی از عقیدت

وی برسید و از فضل وی آگاهی یافت با وی گستاخ و فراخ سخن شد و میان ایشان چنان شد که هیچ مشکل بر یکدیگر پوشیده نماندی. پس یک روز ابوالقاسم طوسی با ماهک گفت: براندیش تا خود چگونه فرصت توانیم یافتن که حال من معلوم رأی سلطان گردانی. ماهک گفت: امروز سلطان خالی نشسته است و خوش منش یکی (؟) شاعران از سیرالملوک که بشعر کرده اند و آورده و عرض کرده و روز بدین ماجرا باخر رسید. ان شالله که کار تو فردا برآید بیاری حق سبحانه و تعالی. ابوالقاسم طوسی گفت: آنچه گفته اند شعر که پسندیده ترست؟ ماهک گفت: شعر عنصری که داستان رستم با پسرش سهراب بنظم آورده است و بسبب دو بیت که اندرین داستان یاد کرده است این همه کتاب ویرا می باید گفتن. طوسی گفت: ترا این دو بیت یاد نیست؟ ماهک گفت: بلی، بدان جایگاه که رستم بر سهراب ظفریافت و او را بکشت، سهراب را باور نکرد که او را بکشد که او نیز رستم را زنهار داده بود، او نیز همچین پنداشت که او را زنهار دهد. چون رستم کارد برکشید سهراب در زیر کارد نگاه کرد و چنین گفت:

هر آنکه که تشنه شدی تو بخون بیالودی این خنجر آبگون

زمانه بخون تو تشنه شود بر اندام تو موی دشنه شود

و سلطان را عظیم این بیتها خوش آمد از عنصری. ابوالقاسم طوسی بهیچ حال سخن نگفت و باز خانه رفت و بمدتی اندک قصه رستم و اسفندیار بشعر کرد چون ازین فارغ [شد] ماهک را گفت: این سیرالملوک خود بنظم کرده اند بروزگار پیش. ماهک گفت: این سخن ممکن نباشد. طوسی گفت: من داستانی دارم از جمله این کتاب که نیکوترست از شعر عنصری. چون این سخن بشنید بر وی اقتراح کرد و گفت باید که این داستان بازنمایی. طوسی این داستان را بماهک داد و او در حال پیش سلطان برد. چون آنرا بخوانند شگفت بمانندند. سلطان ماهک را گفت: این داستان از کجا آوردی؟ ماهک [گفت زندگانی خداوند عالم] از فیروزی و سرسبزی دراز باد! مردی سخت دانا و فاضل آمده است از ولایت خراسان از شهر طوس و بروی بسیار ظلم و تعدی رفته است و او را از خانه خویش آواره کرده اند. چون حال وی سخت شده است، از آنجایگه گریخته است و اینجا آمده تا از خداوند عالم داد خواهد و از حال نفقات سخت درمانده است و بنده او را مراعات میکند و بخانه بنده می باشد و از حدیث سیرالملوک میان ما سخن رفت، این قصه بمن داد و نیز گفت شاید بودن که خود همه گفته باشند. سلطان محمود فرموده که این مرد را پیش من آر تا بدرستی حال وی بدانم. اگر این کتاب بدین عبارت با شعر کرده اند، ما بدین شغل رنج نبریم و چیزی نفرمایم که آن بر ما

عیب کنند و مردم در زبان گیرند. ماهک کس فرستاد و طوسی را بنزدیک سلطان خواند. چون طوسی بحضرت سلطان رسید آفرین کرد و دعا گفت و سلطان او را کرامتی کرد و بنواخت. بعد از آن سلطان او را گفت: احوال خود برگوی تا خود چگونه است. طوسی گفت جاوید زیاد ملک عالم! بنده مردی است ستم رسیده و از جور ظالمان گریخته و بسیار رنج دیده، خویشتن را پناه خسرو کشید تا در عالم [۲ب] بنده نگاه فرماید کردن که از خدای تعالی مکافات یابد بخیر. سلطان محمود گفت: همه مراد تو برآید. بتوفیق خدای آمدمی که تو این شرح بما نمایی که این شعر که گفته است. ابوالقاسم طوسی بر پای خاست و گفت که این بنده چون از ماهک حال این کتاب پرسید این داستان بگفت. اگر خداوند را پسند آمد جمله این کتاب را با شعر کنم. سلطان چون این سخن بشنید شادمانه شد و بسیار ستایش خدای عز و جل کرد بهمه مرادی که یافت و بفرمود که این هفت شاعر را که شهنامه بنظم میکردند حاضر آوردند. سلطان گفت: بدانید که این مرد شاعر است و دعوی مثنوی گفتن میکند و اینک این داستان آورده اند. کیست از شما که شعر از این بهتر گوید و یا مقابل این، که من این کتاب را بوی فرمایم؟ چون عنصری این داستان بدید در ساعت رنگ رویش متغیر گشت و سستی در زبانش آمد. گفت: نشاید که درین زمانه کسی باشد که شعر ازین بهتر گوید و یا در مقابل این شعر تواند گفتن. سلطان محمود گفت: اینک پیش شما نشسته است، بر وی امتحان کنید تا از فضل او آگاهی یابی. عنصری گفت بسه کس سه نیم مصرع شعر بگوئیم و یک نیم مصرع او بگوید. اگر شعر این آزاد مرد بشعر ما اتصال دارد، فرمان خداوند را باشد، و اگر نه، رضا بدهد که کسی که [بر] مردمان حکیم تعدی کند، سزاوار او آنچه لایق باشد باوی بکنیم. ابوالقاسم طوسی از طبع خویشتن آگاه بود و بر خویشتن می جوشید. هم در ساعت گفت: کار از حکایت گذشت، بگوئید آنچه سگالیده آید تا من بدولت سلطان برهان خویش بنمایم. عنصری و فرخی و عسجدی اختیار کردند:

عنصری گفت: چون روی تو خورشید نباشد روشن

فرخی گفت: هم رنگ رخت گل نبود در گلشن

عسجدی گفت: مژگانت همی گذر کند بر جوشن

فردوسی گفت: مانند سنان گیو در جنگ پشن^{۱۲}

عنصری چون این سخن بشنید بر پای خاست و بوسه بر دست ابوالقاسم طوسی داد و گفت: مفر گشتیم که ازین بهتر سخن کس نگوید. و شعرها که خود گفته بودند همه پیش سلطان محمود بدریدند و بینداختند و اعتماد این کتاب بر طوسی کردند و سلطان چون این

حال بیدید از شاعران التماس کرد که باید بر بدیهه یک دو بیتی اندر خط ایاز که دمد بگوئید. جمله شاعران عاجز بماندند و همه اشارت بابوالقسم طوسی کردند که او تواند گفتن. طوسی در حال این بگفت:

مستست بتا چشم تو و تیر بدست بس کس که ز^{۱۳} تیر چشم مست تو بخست
گر پوشد عارضت زره عذرش هست کز تیر بترسد همه کس خاصه که مست

سلطان محمود چون این دو بیتی بشنید در حال گفت: شاد باش ای فردوسی که مجلس ما را چون فردوسی (→ فردوس؟) کردی، و بسیار خلعت نیکو او را بداد و بعد از آن او را فردوسی گفتندی و کتاب سیرالملوک بدو داد تا بنظم آورد. پس فردوسی بشغل خویش مشغول شد و ستایش سلطان محمود گفت و چند کس را در اول کتاب یاد کرد مگر خواجه حسن میمندی که وزیر خاص محمود بود و از آن سبب میان ایشان موافقت نبود که فردوسی مردی شیعی مذهب بود و حسن میمندی از جمله نواصب و او را همه میل بدین مذهب بیشتر بودی و هر چند دوستان او را نصیحت بیشتر کردند که با وزیر ازین معنی لجاج نشاید بردن، گفتار ایشان قبول نکردی و جواب وی چنین بودی که من دل بر آن بنهادم که اگر خدای تعالی چنین تقدیر کرده است که این کتاب بزبان من گفته شود طمع از مال سلطان ببریدم که مرا بجاه وزیر حاجت باشد؟ (بیشتر ازین بمن زیان نخواهد کردن البته و اصلا او را هیچ... ۱۴ [۱۳] و شعر نیک دانستی و فردوسی نزدیک پانصد بیت در مدح شاه گفته بود و در شهنامه آورده و شرحی داده که توشاه مازندرانی بنیره (→ بنیره) رستمی و نسب تو بسام و نریمان می کشد و مرا این نظم شهنامه عرض تو بودی، و چنانکه عادت شعراست نام و نسب او را شاخی و بیخی نهاده. شاه را این مدح خوش آمد و می خواست تا او را بازگیرد و از سلطان محمود می ترسید. دلش بر آن قرار گرفت که او را چیزی فرستد و از مازندران بفرستد. شصت هزار دینار زر سرخ و یرا داد و خلعتی نیکو شایسته و پیغام کرد بوی که شاه عذر می خواهد و می گوید ما ترا از پیش خویش نفرستادمانی، اما سلطان محمود بر تو آزرده است و مبادا که اگر تو اینجا مقام سازی آن خبر بوی رسد کار مشکل شود و از ما طلب کار تو باشد. این صلت بستان و چنان که آمدی بسلامت ازین شهر بیرون شو. فردوسی را نیز آن اشارت موافق آمد. زر بستد و روی ببغداد آورد، و در آن عهد خلیفه القادر بالله بود. چون مدتی در بغداد بیاسود قصه نوشت بخلیفه و احوال خویش از اول تا آخر بازگفت. و بدان سبب که میان خلیفه و سلطان محمود وحشتی می بود، بسبب آنک سلطان از وی زیادتی القاب التماس می کرد و خلیفه مبذول نمی داشت و بیش از غیاث الدنیاوالدین نمی نوشت و رسول سلطان

در بغداد مدتی دراز بدین سبب بازمانده بود و بغزنین بازفرستادی بی مقصود. پس سلطان محمود نوشتهٔ بخلیفه نوشت از سر تهدید و بیم و گفته: اگر خواهی تا خاک بغداد بر پشت پیلان بغزنین آرم. خلیفه جواب بازفرمود. درجی کاغذ پهن و دراز فراز گرفتند و اول بنوشتنند بسم الله الرحمن الرحیم، پس بخطی سطرال م، و آخر نوشته وصلی الله علی محمد و آله. چون جواب نامه بغزنین رسید سلطان سرش بگشاد و جمله دبیران را حاضر کرد. هر چند کوشید تا از آن سه حرف غرض حاصل کند، ممکن نمی گشت. تا یکی از دبیران ایستاده گفت - که هنوز قربت نشستن نیافته بود - که اگر پادشاه دستوری دهد بنده رمز بازگوید که چیست. گفتند: بگو. گفت. سلطان روی سوی دبیران کرد و گفت: راست می گوید. و حاضران نیز یک کلمه گشتند، و این دبیر در ساعت قربت نشستن یافت از سلطان. پس خلیفه فرمود تا فردوسی را نواختی عظیم کردند و حرمتی بزرگوار داشتند. و فردوسی لغت تازی سخت نیکو دانست و فصاحتی تمام داشت. بهر وقت خلیفه را مدحتی گفت و او را در حرمت می افزود. تا سلطان محمود فرمان یافت و پس از آن سلطنت بمسعود پسرش افتاد و فردوسی از خلیفه دستوری خواست تا بوطن خود باز رود. خلیفه او را تشریفی عظیم بفرمود و او بسلامت بوطن خود باز رفت و باقی عمر پیش خویشان و فرزندان بگذرانید. و در اخبار چنین آمده است که یکشب فردوسی رستم را در خواب دید و او را گفتی: ترا از من چه راحت رسیده است که نام من زنده گردانیدی و ستایش من در کتاب شهنامه کردی؟ اکنون بدین چه کردی با تو احسانی کنم که ترا و فرزندان ترا تا دامن قیامت تمام باشد. برخیز و بفلان کوه رو که بر در طوست که من بدان وقت که در ترکستان پادشاه بودم گنجی آنجا بنهادم که در حد وصف نیاید که چه نعمت در آنجا است. برگیر و بخرج می کن تا آخر از من نیز احسانی بینی. فردوسی از خواب بجهت و بدانجا که او نشان داده بود بیامد و طلب کرد و گنجی بیافت و آنرا برگرفت و در روزگار خود صرف می کرد تا عالمیان بدانند که هر کس... و می گوید با داشتن آن بازیابد اگر نیکو کند نیکی و اگر بدی کند بدی، تا هر کس جز بنیکی روزگار خود صرف... این ترسلی است که نبشته آمد تا بر خواننده آسان باشد و از حال... جواب باز توان دادن که مرتبت مردم از دانش مرد باشد. خداوند ما را از جمله عالمیان...

یادداشتها:

- ۱ - نگاه کنید به: «معرفی و ارزیابی برخی از دستنویسهای شاهنامه»، در: ایران نامه، سال سوم (۱۳۶۴)، شماره ۳، ص ۴۰۶-۳۷۸؛ سال چهارم (۱۳۶۴)، شماره ۱ ص ۱۶-۴۷؛ شماره ۲، ص ۲۲۵-۲۵۵.

- ۳- نگاه کنید به شرح کاملی که آقای پیه مونتره درباره سرگذشت کشف این دستنویس و معرفی آن نوشته‌اند:
A.M. Piemontese, *Nuova luce su Firdausi: uno "SAHNAMA" datato 614 H./1217 a Firenze*,
Annali dell' Istituto Orientale di Napoli, Vol. 40 (N.S. XXX), 1980, pp. 1-93.
- ۴- نگاه کنید به: ایران نامه، سال پنجم (۱۳۶۵)، شماره ۱، ص ۶۷.
- ۵- نگاه کنید به: ایران نامه، سال پنجم (۱۳۶۵)، شماره ۱، ص ۶۴-۶۶.
- ۶- نگاه کنید به: ایران نامه، سال پنجم (۱۳۶۵)، شماره ۱، ص ۶۶.
- ۷- از دیگر واژه‌های عربی که در بیت‌های اصیل خطبه داستان اکوان دیوبکار رفته‌اند، واژه‌های آلت، ولیکن، معنی (بیت‌های ۲۷ و ۳۱) بر طبق فرهنگ ولف در شاهنامه فراوان، و توحید (بیت ۹) یک بار دیگر (چاپ مسکو ۱۷۹/۳۲۴/۹) بکار رفته‌اند. واژه ایام (بیت ۱۹) نیز یکی دو بار دیگر در شاهنامه آمده است، ولی احتمالاً همه جا گشته هنگام است. واژه یونانی الاصل فلسفه (بیت ۵) تنها در همین جا بکار رفته است، ولی صورت فیلسوف در شاهنامه فراوان بکار رفته است.
- ۸- نگاه کنید به: ایران نامه، سال سوم (۱۳۶۳)، شماره ۲، ص ۲۵۹ بجلو: سال چهارم (۱۳۶۴)، شماره ۱، ص ۲۸؛ شماره ۲، ص ۲۵۴.
- ۹- درباره دلایل الحاقی بودن برخی از این روایات و برخی دیگر روایات نگاه کنید به: «معرفی قطعات الحاقی شاهنامه»، دز: ایران نامه، سال سوم (۱۳۶۳)، شماره ۱، ص ۲۶-۵۳؛ شماره ۲، ص ۲۴۶-۲۶۱.
- ۱۰- نگاه کنید به: ایران نامه، سال پنجم (۱۳۶۵)، شماره ۱، ص ۵۶-۶۳.
- ۱۱- جز مقالاتی که در بالا از آنها یاد شد، نگاه کنید به: «یادداشت‌هایی در تصحیح انتقادی بر مثال شاهنامه»، دز: ایران نامه، سال چهارم (۱۳۶۵)، شماره ۳، ص ۳۶۲-۳۹۰؛ سال پنجم (۱۳۶۵)، شماره ۱، ص ۴۷-۷۵؛ شماره ۲، ص ۲۵۰-۲۸۵؛ «سی نکته در ابیات شاهنامه»، دز: آینده، سال هشتم (۱۳۶۱)، شماره ۹، ص ۵۷۵-۵۸۴؛ شماره ۱۱، ص ۷۹۰-۷۹۸؛ سال دهم (۱۳۶۳)، شماره ۲-۳، ص ۱۳۳-۱۲۵؛ شماره ۴-۵، ص ۳۳۱-۳۴۱؛ «چهل و یک نکته در ابیات شاهنامه»، دز: نامواره دکتر محمود افشار، جلد سوم، تهران ۱۳۶۶، ص ۱۸۲۸-۱۸۵۶.
- ۱۲- در دستنویسهای دیگر طبع آزمایی شاعران نه در حضور محمود، بلکه بر درغزنین روی می‌دهد.
- ۱۳- اصل: از.
- ۱۴- متن در این جا افتادگی دارد و آنچه افتاده است مربوط به موضوع رنجش فردوسی از محمود و سرودن هجو نامه و گریختن شاعر به طبرستان بوده است.